

تفسیر؛ پیوند با علوم و خروج از انفعال

در گفت و گو با
حجت الاسلام المسلمین
دکتر محمدعلی رضایی



ارزیابی شما از قرآن و علوم قرآنی در میان مسلمانان چگونه است و در آینده چه چشم اندازی را برای آن ترسیم می کنید؟

اگر ما بخواهیم به قرآن، علوم قرآنی و مسلمانان از زاویه دید تاریخی، بنگریم، باید این جنبه بگویم: وقتی قرآن کریم بر مسلمان ها نازل شد، آنها از نظر علمی، شاید جزو عقب مانده ترین جوامع دنیا در مقابل یونان و روم بودند، که بعدها با دعوت قرآن کریم به علم و مباحث علمی در زمینه های مختلف، مثل کیهان شناسی، پزشکی و... اینها کم کم باعث شد تا علوم اسلامی شکل بگیرد. به عبارت دیگر، می توانیم بگویم: اولین علمی که در حوزه اسلام شکل گرفت، علم تفسیر بود، که از همان ابتدا پیامبر اسلام را طبق آیه ۴۴ سوره نحل مأمور کرد تا برای مردم بیان بکند: «وانزلنا الیک الذکر لتبیین للناس ما نزل الیهیم». لذا پیامبر اسلام مفسر قرآن شد و سنت پیامبر تفسیر قرآن که بعدها کم کم این تفسیر و این حوزه و حوزه های تفسیری بعضی از آنها رشد کرد؛ مثلاً آیات کلامی و مباحث مربوط به آن در دهه های بعد رشد کرد و کم کم علم کلام شکل گرفت و به عنوان یک بخش مستقل از دامن تفسیر جدا و علم کلام شد. یا اینکه آیات، احکامی که مربوط به مباحث فقهی بود، در سده های بعد جدا و دانش فقه شد و همچنین دانش های دیگری که به تدریج شکل گرفت.

از طرفی دیگر در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم یک سری علوم از یونان، وارد کشورهای اسلامی شد و علمی، مانند نجوم، ریاضیات، طب و امثال اینها وارد کشورهای اسلامی شد. کم کم تشریح هایی که قرآن نسبت به علم کرده بود، زمینه ساز شد که اولاً مسلمانان علوم را از جاهای دیگر جذب کنند؛ ثانیاً مسائل علمی را رشد دهند. به عنوان مثال وقتی دانش فلسفه از حوزه یونان وارد کشور اسلامی شد، چیزی حدود ۱۵۰ مسئله داشت،

ولی الان دانش فلسفه اسلامی چیزی حدود ۷۵۰ مسئله دارد. این مطلب را بزرگان فلسفه اسلامی، مثل آقای انصاری شیرازی می گویند؛ یعنی رشد آن تقریباً ۵ برابر بوده است.

سؤال این است که چه چیزی باعث شد که این دانش ها در حوزه اسلامی رشد کرد؟ مثلاً علم نجومی که از یونان و کشورهای دیگر وارد اسلام شد، بحث های خیلی بسیطی داشت، اما بعداً رصدخانه مراغه و جاهای دیگر تا آنجا پیشرفت کردند که انوریحان بیرونی مسئله مرکزیت خورشید و حرکت زمین را مطرح کرد. طبق بعضی از گزارشات اصلا همین نظریه بود که بعدها به اروپا، مثل کشور لهستان رفت و کپرنیک آن را گرفت و پرورش داد و بعد به عنوان هیئت کیرنیک مطرح اش کرد.

بنابراین دانش اسلامی و مسلمانان طی سه الی چهار قرن رشد عجیبی کردند. حال چرا رشد کرد؟ به خاطر اینکه آیات متعددی از قرآن کریم ارزش علم و علما را گوشزد کرد. غیر از خود پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، اهل بیت (علیهم السلام) نیز مشوق علم بودند. از آن طرف قرآن کریم اشارات زیادی به این علوم داشت. یکی از خدمت هایی که قرآن به علوم کرد این بود که توجه انسان را از زمین به آسمان معطوف داشت. آنجا که فرموده: «اولوالالباب الذین یذکرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم و یتشکرون فی خلق السموات و الارض». قرآن کریم نگاه انسان را از زمین می کشد و به طرف آسمان می برد. خود این مطلب باعث شد تا علم کیهان شناسی در مسلمانان رشد پیدا کند. تفکر ماه، آسمان، خورشید و مسائلی که قرآن در این زمینه فرموده (۱۵۰ آیه کیهان شناسی و جبه می در قرآن داریم). در مسائل پزشکی هم همین طور. بعضی وقت ها گذرهای صریحی نقل کرده، مثل این فرموده: «عسل شفا بخش است». قاعده عدم اسراف و امثال آن را مطرح کرده، مسائل متعددی، مثل بحث صحت بدن، بهداشت و طب پیشگیری و... مثال ذلک را مطرح کرده است.

بنابراین برگشت و ریشه تاریخی رشد علوم در کشورهای اسلامی به قرآن است، که قرآن زمینه ساز این علوم شده و ما رشد پیدا کردیم. حال چرا بعد از آن دوران رکود داشتیم؟ علل خاصی داشته؛ یکی از آن علل، جدایی مردم از قرآن و دوری آنها از قرآن بوده است. به عقیده ما هرگاه مسلمانان دوباره به سوی قرآن باز گردند، رشد علمی و تولید علم زیاد می شود و ما می توانیم این را به عنوان یک قاعده مطرح کنیم که برگشت به قرآن موجب رشد علمی می شود، چنانچه این مطلب را

دینی
حوزه های شماره ۷۵

می کند و روی آن محکم می ایستد و امروزه اتفاقاً بانک های بدون ربا رشدشان در بعضی کشورها حتی کشورهای غربی بهتر از کشورهای اسلامی است. دوم اینکه قرآن می آید و اقتصاد مبتنی بر عدالت را مطرح می کند. در مبحث مدیریت هم همین طور. قرآن بحث شرایط مدیر را از یک زاویه های دیگری مطرح می کند. «زاده بسطة فی العلم و الجسم» (نفره ۲۴۷)، تخصص و قوت را مطرح می کند، از حضرت یوسف نقل می کند که: «اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم» (یوسف ۵۵) وزیر اقتصاد باید امانتدار و علیم باشد. متخصص به این رشته باشد و امثال ذلک. قرآن در بحث علوم تربیتی و علوم طبیعی نیز نظریه دارد. حالا که این طور شد، قرآن هم می تواند به مبانی علوم انسانی جهت بدهد که بزرگترین مشکل قرن است. در باب سیاست، قرآن نظام سیاسی را از بالا به پایین مطرح می کند، مشروطیت «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر» (النساء ۵۹) از بالا به پایین، بر خلاف نظام های دموکراسی و غیره.

بنابراین اگر ما بیایم اینها را در علوم مختلف به کار گیریم، اصلاً تولید علم جدیدی پیدا می شود، پس آن چیزی که فکر می کنم که رسالت آینده مباحث قرآنی است، این است که، بیایم قرآن را با رشته های مختلف بیوندانش بدهیم، بدون اینکه تحمیلی بر قرآن کنیم، یا تفسیر به رأی بکنیم. همان روشی را که شهید صدر گفته. بسیم قرآن راجع به موضوعات جدید بشری و سؤال های جدید بشری چه نظری دارد. سؤالاتمان را در قرآن عرض کنیم، پاسخ هایش را از قرآن بگیریم. این در مباحث میان رشته ای تحقق پیدا می کند و نتیجه آن علوم جدید می شود. به عنوان مثال امروزه می گویند در قرن بیست و یکم مهم ترین چالش بشر چالش دین و علم و علوم انسانی است، بر خلاف قرن شانزدهم، هفدهم و هجدهم که علوم طبیعی چالش بود. الان دیگر علوم انسانی است و راهکارش اینجاست که باید از آموزه های قرآن در جهت دهمی علوم استفاده کرد که چالشی بین قرآن و سیاست، بین دین و سیاست، بین اقتصاد و دین پیدا نشود. ما از کجا باید بفهمیم که آنها این علوم را می گویند، باید مبانی علمی را برای آنها تعریف کنیم و گرنه غیر از این باشد همین مباحث و این بیابندها را به دنبال خواهد داشت.

نکته دوم در این مباحث که در وضعیت مطلوب آینده باید به آن خیلی دقت و توجه کرد، خروج مسائل قرآنی شیعه از حالت انفعالی به حالت فعال است. به معنای اینکه مادر حال حاضر در این چهار رشته ای به نام رشته تفسیر تطبیقی در سطح دکتری راه اندازی کردیم، و این رشته تفسیر تطبیقی که دو دوره فارغ التحصیل داشته؛ دوره قرآن و علوم بیاید در فضاهایی که عرض کردم، مباحث را به صورت مقارن بررسی کند، تفسیر را فقط منحصر نکند به مباحث تفسیری، درون مذهب، بیایم فرا مذهبی و تطبیقی بحث کنیم، بین مذاهب بحث کنیم اگر یک مسئله توحیدی را بررسی می کنیم تمام اقوال شیعه، معتزله، اشاعره یا در مباحث فقهی مذاهب فقهی را به صورت مجموعه بینیم و بررسی کنیم. در بین ادیان هم همین طور، یعنی تفسیر قرآن و عهدین.

یکی از برنامه های مادر سال های آینده، رشته قرآن و عهدین است در مباحث تطبیقی یا در مباحث مستشرقین. بنابراین ما باید از حالت انفعالی نسبت به مستشرقین در بیایم. اصلاً ما مجله قرآن و مستشرقین

را راه انداختیم به خاطر اینکه ما تنشینیم تا آنها بیایند حرفی بزنند، بعد ترجمه شود، بعد سه جور تفسیر شود. روشنفکر ما با غرور روشنفکر ما مطرح کند. بعد معلم ماسر کلاس بگیرد، بعد ما بیایم پاسخ بدهیم، نه ما باید با خود آقایان وارد بحث شویم و اتفاقاً خیلی هم مؤثر است. مثلاً جدیدترین کاری که مستشرقین انجام داده اند را نقد کنیم و این نقدها را با زبان عربی و انگلیسی برای نویسندگان بنویسیم که در آن صورت واکنش نشان خواهند داد و همین دوره قبل در آلمان واکنش داشتیم. در جاهای دیگر واکنش داشتیم. باید غرب بفهمد که ما در مقابل آنها حرف داریم.

علوم عقلی و کلام جدید در فهم قرآن چه نقشی داشته و دارد؟ یکی از شرایطی که مفسر باید داشته باشد، آشنایی با علوم زمان خودش است، یعنی باید با فلسفه اخلاق آشنا باشد. با مکاتب مختلف اخلاق آشنا باشد. ما فلسفه های مختلف و دیدگاه های فلسفی مختلف آشنا باشد. بدانند که اصالة الوجود چیست؟ اصالة الماهیه چیست؟ دستگاه شیخ سهروردی چیست؟ دستگاه مشائین چیست؟ دستگاه اشراقین چیست؟ فلاسفه جدید چه می گویند؟ در فضاهای هرمنوتیکی و مباحث علوم تجربی هم همین طور، یعنی این حوزه ها و علوم جدید، حال فرقی نمی کند که فلسفه باشد یا علوم تجربی یا فلسفه های مضاف، مثل فلسفه اخلاق. شناخت این مباحث دوسه تا فایده برای مفسر قرآن دارد:

۱. گاهی اوقات می شود از اینها برای فهم بهتر آیات استفاده می کند. بدون اینکه تحلیل شود، یعنی شرایط خودش در نظر گرفته شود و تفسیر به رأی نشود.

۲. از آموزه ها و آیات قرآن برای جهت دهمی به این علوم و باز کردن فضاهای جدید استفاده کرد.

۳. انسان می تواند آسیب ها و انحرافات که احیاناً در این مباحث واقع می شود یا نجله های انحرافی که هستند شناسایی و اعلام خطر کند؛ یعنی حداقل سه پایه گذاری دارد و لذا برخی از بزرگانی مثل حضرت آیت الله سبحانی در کتابش، از جمله شرایط مفسر آورده که مفسر باید با دیدگاه ها و علوم جدید و فلسفه و امثال آن آشنا باشد. لازم نیست فیلسوف باشد. لازم نیست پزشک باشد. اما باید با پزشکی آشنا باشد. با فلسفه آشنا باشد. با فلسفه اخلاق آشنا باشد. بالاخره ما فلسفه اخلاق ارسطویی را می آوریم و قرآن را در قالب آن می بریم. بنابراین باید دستگاه های اخلاقی از قبل روشن شود و یکسری بعد بفهمند بعد برود سراغ قرآن.

مباحث هرمنوتیک جدید چه تأثیراتی بر فهم و تفسیر قرآن دارد؟

این بحث بسیار گسترده است، منتها مهم ترین سطح و آخر کتاب منطقی تفسیر قرآن ۲، بحث قرآن و هرمنوتیک را به صورت مقاله ای آورده ایم و آقای عمید زنجانی هم آخر مبانی روش های تفسیر نیز این بحث را به عنوان یک روش تفسیری

الان ما در انقلاب اسلامی به وضوح می بینیم و این طبیعی این مسئله است چون قرآن آن قدر به علم توجه دارد که هر جامعه ای که به قرآن توجه کند خود به خود به علم توجه می کند و رشد علمی بیدامی کند.

نکته دوم تأثیر علوم است. قبل از اینکه این بحث تمام شود، این نکته را نیز عرض کنم، از مرحوم علامه طباطبایی نقل می کنند که ایشان در کتاب قرآن در اسلام این بحث را به طور مفصل باز کرده که اصلاً قرآن نسبت به علوم دوالی سه موضع داشته؛ بعضی از علوم اصلاً به برکت قرآن پایه گذاری شده اند مثل تفسیر، علوم تحوید، علم قرائت و امثال اینها. یکسری از علوم در بین مسلمانان با واسطه قرآن پیداست؛ مثل علوم حدیث، علم حدیث، در پرتو قرآن پیدا شد؛ چون مبین قرآن است، بعد در پرتو علم حدیث، علم رجال و علم درایه پیدا شد و امثال اینها. پس دسته دوم از اینها علمی بودند که به واسطه قرآن پیداشدند. دسته سوم، علمی بودند که قرآن تشویق کرد و موجب رشد شان شد مانند ریاضیات، فلسفه، منطق و نجوم.

علامه می گوید: این سه دسته از علوم را باید از هم جدا کرد؛ علمی را که قرآن مستقیماً پایه گذاری کرد؛ علمی که با واسطه قرآن رشد پیدا کرد و علمی که مسلمانان در اثر تشویق قرآن از جاهای دیگر گرفتند و رشدش دادند. این سه دسته از علوم.

بحث دوم این است که یکسری از علوم اند که در فهم قرآن مؤثر هستند؛ مثل تأثیر قرآن در بحث علوم، یا بر عکس تأثیر علوم در بحث قرآن، مثلاً فرض بگیریم که فلسفه در خود فلسفه کلام برای فهم آیات کلامی قرآن و فقه برای آیت الاحکام قرآن و طب و مسائل پزشکی برای فهم آیات پزشکی قرآن و نجوم و کیهان شناسی برای مباحث آیات نجومی معین و لازم است. شما امروز نمی توانید آیات اول سوره حج را، نطفه، علقه، مضغه، مخلقه، غیر مخلقه را تفسیر کنید، بدون اینکه به مسائل پزشکی مراجعه کنید، سلب و ترتیب را تفسیر کنید، بدون اینکه به مسائل پزشکی مراجعه کنید، در تفسیر این علوم ناچار هستید به کتاب های پزشکی مراجعه کنید. البته تفسیر نیز ضوابط و شرایط خاص خودش را دارد و نباید به تفسیر به رأی منتهی شود. نباید به تحمیل نظر منتهی شود در حقیقت از این علوم باید استخدام کرد، علوم دیگر را برای فهم بهتر قرآن به کار برد. به عنوان مثال در همین حوزه ها بحث هرمئوتیک هم تعریف می شود. هرمئوتیکا با نحله های مختلفی که دارد که بعضی هایش به تفسیر قرآن خیلی نزدیک تر است، مثل هرمئوتیک سلازماحره که ایشان مثلاً روی بیت مؤلف خیلی تأکید می کند. البته بعضی از نحله های دیگر از بحث فهم تفسیر قرآن نه دور بوده و مخاطب محور هستند؛ منتها چون بحث هرمئوتیک، بحث نوبی است باید در یک بحث مفصل تری راجع به آن بحث کرد.

بنابراین مباحث عقلی، مباحث علوم تحربی و حتی مباحث عرفانی همه اینها در فهم قرآن مؤثرند حتی خود آیات قرآن و روایات در فهم قرآن مؤثرند و ما امروزه از آن به روش ها و

گرایش های تفسیری قرآن به قرآن تعبیر می کنیم. گاهی در تفسیر قرآن از قرائن روایی استفاده می کنیم، می شود تفسیر روایی. گاهی در تفسیر قرآن از قرائن عقلی استفاده می کنیم، می شود تفسیر عقلی فلسفی. گاهی از قرائن علمی استفاده می کنیم، می شود تفسیر علمی. گاهی از قرائن مباحث باطنی استفاده می کنیم، می شود تفسیر باطنی یا تفسیر اشاره ای. گاهی از اوقات اگر این استفاده شدید شود و رنگ تفسیر به خود بگیرد، می شود تفسیر کلامی و تفسیر فلسفی و آن گرایش می شود. گرایش فلسفی، گرایش کلامی، گرایش ادبی و امثال اینها.

پس دو تا بحث عمده داشتیم: ۱. تأثیر قرآن بر بیدایش علوم و رشد علوم؛ ۲. تأثیر علوم؛ چه عقلی و چه تحربی در فهم و تفسیر قرآن، که هر دو طرف با هم تعامل و تأثیر داشتند. شواهد زیادی هم در شیعه و سنی هست که حتماً لازم نیست وارد آن شویم. این برای گذشته و حال، منتها آن چیزی را که امروز من فکر می کنم در این فضا؛ یعنی فضای قرآن و دانش لازم است تا مطرح کنیم، بیوند قرآن با علمی است که امروزه در دنیا و در بین مسلمان ها مطرح است. این کارسازترین مطلب در تفسیر قرآن است. به عبارت دیگر، امروزه ما باید به دنبال مباحث میان رشته ای در مباحث قرآنی باشیم. یکی از این رشته ها را مثال بزنم: در جامعه المصطفی العالمیه، رشته ای به نام قرآن و علوم قرآن با ۹ گرایش پایه گذاری و پیشنهاد شده، مثل قرآن و سیاست، قرآن و اقتصاد، قرآن و علوم تربیتی، قرآن و مدیریت، قرآن و روانشناسی، قرآن و علوم اجتماعی، قرآن و پزشکی، مباحث طب و سلامت، قرآن و نجوم. اتفاقاً ما به وزارت علوم رفتیم تا از این رشته ها دفاع کنیم، خیلی در این مورد بحث شد. در آنجا یک جمله ای گفتم که مسئله را حل کنیم، مثلاً رشته تفسیر و علوم قرآن در ایران به یک رشته بن بست تبدیل شده است، چرا؟ چون به تاریخ علم تبدیل شده است؛ یعنی هنوز شما در نحو می خوانید، که سیوطی چه گفته است؟ یا فلاخی چه گفته است؟ یا مثلاً مرحوم آیت الله معرفت در کتاب «التنبیه» چه فرموده است؟ تفسیر هم اینگونه است. بیشتر نقل کلام دیگران است. ما در ایران، تاریخ تفسیر می خوانیم، اما این تفسیر دنباله ندارد که بباید و در زندگی امروزی مردم بسط شود، این در حقیقت تاریخ تفسیر، تاریخ علوم قرآنی است. حدیث هم همین طور است. اما اگر ما آمذیم و تفسیر علوم قرآن را ارتباط دادیم به علوم تربیتی، که علوم تربیتی هدف قرآن است. اگر ما این را وصل کردیم به علوم تربیتی، نتیجه اش چه می شود؟ نتیجه این می شود که اولاً مباحث آن رشته ای مطرح می شود، علوم تربیتی جهت می گیرد، مبانی خود را از آنجا تغذیه می کند، به علوم تربیتی جهت داده می شود. ثانیاً خود این رشته از بن بست خارج می شود؛ یعنی متخصص تفسیر علوم قرآن در دانشکده علوم تربیتی مشغول تدریس می شود. بنابراین در حقیقت هم خدمتی به قرآن شده، هم خدمتی به اهل قرآن و خود آن علم؛ به عبارت دیگر، قرآن در زمینه های مختلف علمی حرف برای گفتن دارد، مثلاً در اقتصاد یک مکتب اقتصادی خاصی را مطرح می کند. علم اقتصاد و حساب و کتاب، سر جای خودش، اما همین را می شود در قالب های مختلف توسعه داد؛ یعنی می شود بریزید در مکتب اقتصادی بر اساس سوسیالیسم یا بر اساس لیبرالیسم یا بر اساس اسلام و قرآن. قرآن حرف های زیادی برای گفتن دارد مثلاً اقتصاد بدون ربا را به عنوان یک نظریه مطرح